



# نقد رمان «هرتزوگ»

مجتبی حبیبی

## مشخصات رمان

رمان هرتزوگ بیانیه‌ای سیاسی، ایدئولوژیک و تأیید ادعای تاریخی قوم یهود، به اصطلاح، یعنی ستم‌کشیدگی ایشان است. در کل، رمان که در عرض زمانی حدود یک سال اتفاق می‌افتد، در واقع طول زمانی مقطع جنگ جهانی دوم، جنگ جهانی اول و انقلاب شوروی، قرن هفدهم تا بیستم و نظریه‌پردازی‌های نخبگان یهودی را شامل می‌شود. شخصیت اصلی، فورس آلکانا هرتزوگ، آمیزه‌های کامل منتسب به روان فراجمعی یهودی، مظلوم‌نمایی تاریخی، نخبگی در حکمت و فلسفه‌های بشری را داراست. هرتزوگ که استاد دانشگاه، نویسنده و صاحب‌نظر در فلسفه هنر است، به اصطلاح زمینه‌های ستم تاریخی و زخم‌های حاصل از آن را دارد. برای نفس زیستن و تنازع بقا و تولیدمثل هر تجربه اخلاقی و ضداخلاقی، فرهنگی و ضدفرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و ضد آنها را به کار می‌بندد. در دوره‌ای که با همسر اولش (دیزی) زندگی می‌کند معشوقه ژاپنی دارد و

«هرتزوگ» نوشته سال بلو، برگردان: فرشته داوران، نشر پیکان، چاپ اول ۱۳۷۹، نشر پیکان. (پیش از آن، مهداد ایرانی‌طلب این کتاب را ترجمه کرده و نشر مهدمینا آن را در ۵۲۰ صفحه به چاپ رسانده بود.)

در ابتدای کتاب مصاحبه با نویسنده هم ضمیمه شده است.

سال بلو برنده سه جایزه ملی کتاب ۱۹۵۳، ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰ است. او همچنین جایزه جهانی ادبی در سال ۱۹۶۵، صلیب شوالیه هنر و ادبیات فرانسه در سال ۱۹۶۸، جایزه پولیتزر در سال ۱۹۵۷ و سرانجام جایزه نوبل در سال ۱۹۷۶ را از آن خود کرد.

رمان هرتزوگ نخستین بار در سال ۱۹۶۴ چاپ شد. داستان شخصیت مرکزی (فورس هرتزوگ، نجیب‌زاده یهودی‌الاصل که روسیه را ترک گفته است) به نوعی زندگی‌نامه داستانی سال بلو و تجربه‌های شخصی وی است که از روسیه ابتدا به کانادا و بعد به آمریکا رفت.

در دورهای که با همسر دومش (مادلین) می‌زید معشوقه‌های دیگر دارد. بر هر تزوگ و خاندان و تبار او و یهودیان دیگر کشورها، که به نوعی با او سروکار پیدا می‌کنند انواع ستمها رفته است.

۱. پدر هر تزوگ در روسیه دهه‌های پایانی قرن نوزدهم به هر تلاشی دست زده تا سه پسر و یک دختر و همسرش را حفظ کند و آنان را به تحصیلات عالی برساند. در زمانی که از تجارت پیاز از مصر به رفاه و آرامش دست می‌یابد توسط پلیس و دادگاه تزاری تحت تعقیب قرار می‌گیرد و با خانواده به کانادا می‌گریزد و در آنجا به انواع مشاغل اخلاقی و ضد اخلاقی می‌پردازد.

۲. هر تزوگ شانزده ساله مادرش را در فقر و تنگدستی از دست می‌دهد، در حالی که تا آن زمان با همه معلومات فلسفی و فرهنگی و تاریخی آشنایی پیدا کرده است. پدرش نامادری‌ای (تاوبه) بیوه را به خانه می‌آورد تا با استفاده از امکانات او، بچه‌هایش را به سامان برساند. هر تزوگ در جنگ جهانی دوم برای حضور در جبهه داوطلب می‌شود؛ اما به خاطر ابتلا به بیماری آسم از آن محروم می‌گردد و به مخابرات و روی ناوگان منتقل می‌شود. دوست وکیل او (یسمکین) با اینکه قد کوتاهی دارد، در جبهه‌ها می‌جنگد، مصدوم می‌شود و به خانه برمی‌گردد. پدر هر تزوگ نیز در روسیه به خدمت نظام رفته بوده و با رشادت آن دوران را سپری کرده بوده است.

۳. جامعه مسیحیت در عرض کره زمین (در روسیه، کانادا، آمریکا، لهستان و...) پیوسته یهودیان را سرکوب کرده‌اند؛ حتی عامل بدبختی و گسیخته شدن خانواده هر تزوگ (طلاق گرفتن مادلین که دخترشان چون را هم با خود می‌برد) کشیشی است که مادلین را فریفته و او را غسل تعمید داده است.

۴. در رمان، انواع یهودیان حضور دارند. پزشکان امراض عمومی، روانکاوان، و کلا، اندیشمندان همه و همه یهودی هستند. این یهودیان به سبب گسیختگی در محیط‌های زندگی‌شان همیشه رنجور و پریشان و خطاکارند. والتین گرتباخ یهودی، همسر هر تزوگ را از چنگش درآورده است. پدروا، زن نکمن یهودی را از خانه وی برده است. پدر و مادر همسر نخست هر تزوگ (اولیای دیزی) وی را از هر تزوگ جدا می‌کنند. در کل، در این داستان، هر یهودی با هر درجه‌ای از نبوغ، احساساتی سرکوب شده و تباها گشته دارد و خلاقه‌هایی که انجام می‌دهد معصومانه است و هیچ گناهی ندارد؛ چراکه در همیشه تاریخ، سرکوب شده و یا در اردوگاهها به سر برده است.

۵. پلیس و دستگاه قضایی که همه مسیحی‌اند، یهودیان را به شکلهای مختلف و در هر جایی آزار می‌دهند؛ در پترزبورگ، در نیویورک، در لهستان و...

۶. انگلیسیها نسبت به یهودیان، حتی اگر یهودی انگلیسی هم باشند، رفتاری خبیثانه دارند. مادلین پورتیز یهودی، تبار انگلیسی دارد. شیروی ادیب نیز انگلیسی است.

۷. بنابراین هر تزوگ که در ناامنیها بزرگ شده و پیوسته کوچ کرده، ناگزیر از انجام گناه است. او در جبهه فرهنگی علیه مسیحیت در رد «دن کیشوت» مسیحی با نام «رمانتیسیم و مسیحیت» و «لگوها» کتابها نوشته، سخنرانیها انجام داده و در کلاسهای درس دانشگاه مدام سخنرانی کرده و سؤالهای دانشجوینش را پاسخ گفته است. هر تزوگ از همسر و فرزندان دور افتاده، در نتیجه لغزشهایی هم نسبت به زنان دیگر (رمونا، سوکواکی، لینی) انجام داده است. همچنین این سرگرمیها و غور در ذهن باعث شده است که علاوه بر از دست دادن همسر و فرزندش، ارثیه پدری‌اش را نیز ببازد. پدر هر تزوگ به روی او هفت تیر می‌کشد؛ چون هر تزوگ سر و وضع مسیحی پیدا کرده بود و شایعاتی هم وجود دارد که او نیز همانند همسرش، مادلین، مسیحی کاتولیک شده است.

۸. آثار به اصطلاح رنج کشیدگی تاریخی و فرهنگی بر عملکرد هر یک از یهودیان، به رغم داشتن مشاغل، دانش، سن و جنسیت گوناگون، هویدا است. دکتر ادویک روان پزشک، وکیل سیمیکین، برادر میلیونرش (رشوا) و دیگر برادر برج‌سازش (ویلی) و حتی موزیسین موفق - خواهرش هلن - عمه زلدا، آسفالت متخصص علوم آزمایشگاهی و ... همانند اسپینوزا، فیلسوف یهودی، اسیر تأثیرات مخرب محیطی انسانی هستند.

۹. طلب کاری از تاریخ، ادیان، ملتها و دولتها، یکی از وجوه مشخصه یهودیت است. این طلب کاری را در انواع هنرهای یهودی، روان شناسی فروید و فروم و ... فلسفه اسپینوزا و مارکس و ... می‌بینیم. این همه به نام «ملت بر گزیده بودن» توجیه شده و می‌شود و موضوع هلو کاست نیز این طلب کاری را مضاعف می‌سازد.

۱۰. به رغم تبلیغ هنر برای هنر برای دیگر ملتها، یهودیان ایدئولوژیک ترین آثار ادبی و هنری را ارائه می‌دهند. سال بلو در رمان «هر تزوگ» به موارد یادشده بالا و موارد دیگر پرداخته است. به ظاهر، موضوع رمان، زندگی فورس هر تزوگ و طلاق گرفتن همسرش مادلین از وی در دهه ۶۰ میلادی قرن بیستم است؛ ولی نویسنده از انواع تدابیر بهره می‌برد تا به یهودیان سرمشقه‌های طلب کارانه بدهد. برای آشنایی بیشتر با اهداف نویسنده، از متن کتاب نمونه‌هایی می‌آوریم:

۱. مقایسه و برتری دادن یهودیت به مسیحیت در توصیف ایلاس، عموی هر تزوگ:

«... و کلاهشاپوی حصیری، شبیه همین کلاه فورس، بر سری با همین مو می‌گذاشت. همان مویی که پدر بزرگ هر تزوگ - خاخام سندور آلکساندر هر تزوگ - هم داشت. همچنین ریش قشنگ، ریش براق و پهن رشته به رشته‌ای که خطوط چانه‌اش و نیز یقه ابریشمی کت فراکش را پنهان می‌کرد. مادر هر تزوگ برای یهودیهایی که ریش زیبایی داشتند، جانش در می‌رفت. در خانواده او هم تمام بزرگ‌ترها ریشهای پهن و پرپشتی داشتند که از مذهب انباشته بود.

مادرش می‌خواست که او خاخام بشود و حالا فورس در آن لباس شنا و کلاه حصیری، با صورتی عمیقاً غمگین و حسرت‌آلود، به زندگی مذهبی می‌توانست او را از آن بری سازد، به طرز رعیب‌آوری خود را متفاوت با یک خاخام می‌دید. آن دهان! سرشار از اشتیاق و خشم بی‌پایان، بینی کشیده و گاه عبوس، چشمان تیره و اندامش! - رگهای بلندی که در بازوها پیچ می‌خوردند و در دستهای آویزان جمع می‌شدند، دستگاهی باستانی که قدمتی بیش از قوم یهود داشت. کلاه پهن، پوششی از حصیر، نوار سفید و قرمزی داشت که به کت می‌آمد. فورس از آستین کت زورقها را درآورد و آن را به تن کرد. خطوط راه‌راه باد کرد. با پای برهنه شبیه هندوها شده بود. به خاطر می‌آورد: در سوسنهای چمن تأمل کنید. نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند. لیکن سلیمان هم با همه جلال خود...

وقتی که این حرفها را یاد گرفت، هشت سال داشت و در بخش کودکان بیمارستان رویال ویکتوریا بستری بود. یک بانوی مسیحی هفته‌ای یک بار می‌آمد و او را وامی‌داشت که بلندبلند از روی کتاب مقدس بخواند:

بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشرد و جنبانیده و لبریزشده را در دامن شما خواهند گذاشت. (انجیل لوقا ۶:۳۸، صفحه ۵۴ و ۵۵) تحمیل دین مسیحی در مادلین مؤثر واقع می‌شود و اما هر تروگ هرگز تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیرد.

۲. نویسنده با بهانه‌ای به هولوکاست تبلیغاتی هم می‌پردازد و از آنجایی که فورس هر تروگ از آمریکا به اروپا سفر کرده است، نویسنده نمی‌تواند در این مورد زیاد قلمفرسایی کند: «... با این حال، لهستان ملال‌انگیز دائم در خاطرش بود؛ لهستان یخزده کسالت‌بار، به رنگ خاکستری مایل به قرمز که سنگهایش هنوز بوی جنایات زمان جنگ را می‌داد. احساس می‌کرد که بوی خون به مشامش می‌خورد، چند بار به دیدن خرابه‌های محلات یهودی‌نشین رفت. واندا راهنمایش بود...» (صفحه‌های ۵۹ و ۶۰) یا:

«... منظورم را می‌فهمی. شاید هم چیزی که به دردت می‌خورد، دختری باشد که از اردوگاه کار اجباری قسر در رفته باشد تا قدر خانه خوب را بدانند. آن وقت من و تو حسابی زندگی می‌کنیم. حمام روسی خیابان نورت می‌رویم...» (صفحه ۱۶۰)

۳. جان‌انداختن «یهودی‌ستم کشیده تاریخی» که محوریت عمده رمان است:

«... راویچ در خانه هر تروگ در خیابان ناپلئون پانسیون بود. در سال ۱۹۲۲ مثل یک هنرپیشه نقشهای تراژدی صحنه تئاتر ییدیش، با دماغ صاف مست‌وار و کلاه کاسکتی که رگهای پیشانی را می‌فشرد. راویچ پیش‌بند را می‌بست و در مغازه میوه‌فروشی نزدیک خیابان ریچل کار می‌کرد. در بازار، در هوایی یخبندان، غبار مخلوطی از برف و خاکاره را جارو می‌زد. پنجره از پیچکهای بزرگ یخزده پوشیده بود و پشت پنجره، توده‌ای از یرتقالهای توسرخ و سیبهای قرمز به

آن فشار می‌آورد. و این راویچ غمزده بود، سرخ از مشروب و سرما. نقشه زندگی‌اش این بود که زن و دو بچه‌اش را که هنوز در روسیه بودند به آمریکا بیاورد. اول می‌بایست پیدایشان می‌کرد. زیرا که در دوران انقلاب مفقود شده بودند. هر از گاهی، در هشیاری، خود را مرتب می‌کرد و به جامعه همکاری مهاجران یهودی می‌رفت تا سوالاتی کند. ولی هیچ‌وقت خبری نمی‌شد. تمام دستمزدش را مشروب می‌نوشید. یک دائم‌الخمر بود. هیچ‌کس درباره خود از او سخت‌تر قضاوت نمی‌کرد. وقتی که از بار بیرون می‌آمد در خیابان تلوتلو می‌خورد، ترافیک را راهنمایی می‌کرد و در میان کامیونها و اسبها روی برفاب گل‌آلود می‌افتاد. پلیس از زندانی کردن او خسته شده بود. آنها راویچ را به خانه، به ایوان خانه هر تروگ می‌آوردند و به داخل هُلش می‌دادند. راویچ شب دیروقت، روی پله‌های یخزده و با حق‌گریه، آواز می‌خواند: تنها، تنها، تنها. بی‌کس مثل یک سنگ‌پا ده انگشتم، تنها.» (صفحه ۲۲۵)

یا:

«... هر تروگ می‌اندیشید. گمان می‌کنم این داستان هر تروگها را سالی ده دفعه می‌شنیدیم. گاهی مادرم آن را تعریف می‌کرد و گاهی پدرم. به این ترتیب ما پرورش خوبی در مکتب اندوه یافتیم. من هنوز هم این فریادهای روح را می‌شناسم. آنها در سینه و در گلو جای دارند. دهان می‌خواهد باز شود و بیرونشان بریزد. ولی همه اینها متعلق به عهد عتیق است، عقیده یهودی که از کتاب مقدس سرچشمه می‌گیرد و در فضای توراتی تجربه و سرنوشت شخصی تجلی می‌کند. آنچه زمان جنگ اتفاق افتاد، ادعای پدر هر تروگ را به داشتن رنجی اختصاصی از بین برد. حالا دیگر، با معیارهای جدیدی از سببیت زندگی می‌کنیم، معیارهای نهایی که به افراد بی‌اعتناست...» (صفحه ۲۴۵)

یا:

«... چیزی که اذیتش می‌کرد این بود که رمونا او را آمریکایی نمی‌دانست. اگر آمریکایی نبود چه چیز دیگری بود؟ در خدمت نظام نیز، همدوره‌ایهاش او را خارجی می‌دانستند. شیکاگو بیباک کنجکاو از او سوالاتی می‌کردند: "تقاطع استیت و لیک کجاست؟ خیابان آویستین کجای غرب است؟"

به نظر می‌رسید که اغلب آنها از حومه‌نشینان بودند. فورس شهر را بهتر از آنان می‌شناخت، ولی حتی این موضوع هم بر ضدش استفاده می‌شد: "آهان، پس فقط چیزها را حفظی. تو جاسوسی. معلوم شد. از اون یهودیه‌های باهوش. راست بگو، فورس خیال دارن با چتر نجات پایین بندازنت. درسته؟" (صفحه ۲۶۲)

«... او می‌دانست که باورهای آمریکایی‌اش به قاعده‌اند. خندان، ولی در عین حال رنجیده به خاطر آورد که یک استوار آلامانی از او پرسید: "انگلیزی رو کجا بلت شدی؟ تو مدرسه بویلیتر؟" (صفحه ۲۶۳)

نویسنده سال بلو سعی می‌کند هر حکم صادر کردن

تاریخی قومی خود را در لایه‌های صحنه‌ها و جریانهای مربوط به هر تروگ به تدریج در ذهن خواننده جا بیندازد. هر تروگ در هیئت تمساح و اشک‌ریزی معروفش، در حالی که خیانت می‌بیند، خیانت می‌کند. و به‌رغم لیبرال‌منشیهای خود، طلب‌کاری ویژه یهودی را به کار می‌برد.

«... من هم حقی دارم... بسیار خوب، برای مدتی طولانی یهودیها برای دنیا بیگانه بودند، حالا دنیا برای یهودیان بیگانه است.» (صفحه ۲۷۹)

چنان که ملاحظه می‌شود نویسنده چنان شخصیتی ارائه کرده است که تجسم کلی تبلیغی قومی باشد: «... شعارها و اظهار وجودها. مرگ بر گلدواتر و جهودها...» (صفحه ۲۸۷) هر تروگ این شعارها را بر دیوارهای متروی نیویورک می‌بیند

۴. نویسنده هر آنچه را که در تاریخ به نام حقوق قضایی، حقوق شهروندی، حقوق ملی و انسانی وجود دارد، به زبان یهودیان تفسیر می‌کند و نمونه‌های ادعایی خود را ارائه می‌کند:

... هر تروگ از هارولد سیمکین می‌فهمد که با گرفتن یک وکیل غیر یهودی می‌تواند گرتباخ و مادلین را به جرم عمل زنا در برابر بچه محکوم کند. (نقل به مضمون، صفحه‌های ۳۳۳ تا ۳۴۰)

نویسنده برای سرپوش گذاشتن بر قانون‌گذار یهودیان در قرن بیستم (در سازمان ملل متحد بعد از جنگ جهانی اول، سازمان ملل بعد از جنگ جهانی دوم و سازمانهای وابسته به آن و صندوقهای جهانی پول، حقوق بشر، آکادمی اسکار و نوبل و ... همه زیر نظر یهودیان انجام شده است) یهودی را در هر موقعیتی «فریاتی» توصیف می‌کند:

«... دیزرائیلی تصور می‌کرد که می‌تواند روحیه انگلیسیها را درک و آنان را رهبری کند، ولی کاملاً در اشتباه بود. بهتر بود که من به سرنوشت خود رضا بدهم. من یک یهودی، یک بازمانده، همان‌طور که مارمولکها بازماندگان دوران عصمت خزندگان‌اند، ممکن بود بتوانم از راه نامشروع، با کلاهبرداریها از کافرها (گله زحمتکش تمدنی که تضعیف و نابوده شده بود) پولدار بشوم... اما در آمریکای مدرن پس از... پس از مسیحیت چه چیزی برای دعا کردن مانده بود؟ عدالت، عدالت و شفقت؟ و دعا...» (صفحه ۳۷۶)

۵. طرح قوم‌پرستی طلب‌کارانه درباره هنر به شکل مبالغه‌آمیز:

«... بعد از یکی از سخنرانیهایش در کلاس، کارمند جوانی که به سرعت خود را به او رسانده بود گفت: «استادا هنر مال یهودیهاست.»

هر تروگ با دیدن این اندام باریک و بلوند و خشن در مقابل خود، تنها سرش را تکان داد و گفت: قبلاً رباخواری این‌طور بود.»

با پیش‌بینی ناگهانی، هر تروگ فکر کرد این رئالیسم نواست. «هرسی کوک، من سر ساعت ۴ اینجا هستیم. حالا نرو تمام روز را غصه بخور...» (صفحه ۴۲۵)

یا: «حماقتهای هر تروگ، بنای یادگاری بلاهت صمیمانه و عاشقانه‌اش، بنای یادگاری خباثتهای ناشناخته شخصیتش، نماد مبارزه یهودی‌اش در یافتن جای پای محکمی در میان آمریکای سفید انگلوساکسون پروتستان (همان‌طور که آن پیرمرد حکیم در روز سسوگند ریاست‌جمهوری گفته بود: "پیش از آنکه ما از آن زمین شویم، زمین از آن ما بود (نظر رابرت فراست در مراسم سوگند یاد کردن جان. اف. کندی برای ریاست‌جمهوری)»

هر تروگ با خود اندیشید: من هم به اندازه خودم ترقی کرده‌ام. با وجود آمریکاییهای سفیدپوست انگلوساکسونی که چون دولت قسمت بزرگی از این قاره را به شرکت راه‌آهن داد، در حدود سال ۱۸۸۰ از پختن صابون خود دست کشیدند و به سفرهای اروپایی رفتند و از دست این "اسپانیایها" و "ایرلندیها" و "جهودها" شروع به شکایت کردند. چه مبارزهای من کردم...» (صفحه ۴۷۴)

۶. تعبیر کلیدی فلسفه، هنر، روان‌شناسی، معرفت و حکمت از زبان هر تروگ و یا نامه‌هایی که می‌نویسد، همه به زبان ییدیش آورده شده است، تا ضمن انتقال آنها به خواننده، از یهودیان اشکنازی نیز یادآوری تأثیر گذاری بکند؛ یهودیانی که به قول آرتور کوپستلر، قوم سیزدهم هستند. تأکید بر هنر تئاتر و موسیقی و ادبیات و بالطبع سینما، ویژه ییدیش‌زبانان هم، تلاشی در این جهت است.

۷. آوردن دیدگاههای دانای کل - نویسنده و به تناوب از شخصیت اصلی، فورس هر تروگ، اثر را به گونه‌ای مستند و شبه‌گزارش می‌نمایند؛ که از رمان صرف کارایی بیشتری دارد. همچنین تشریح درونیات شخصیت اول برای خواننده جذابیت دارد و موجب همذات‌پنداری توسط او می‌شود.

